

نقدی بر نظریه مشهور در حجیت استصحاب عدم ازلی*

□ علی رحمانی سبزواری**

چکیده

حجیت استصحاب عدم ازلی از جمله قواعدی است که فروع فقهی زیادی مبتنی بر آن است اگرچه در پاره‌ای از موارد در جریان آن خلافی نیست ولی در جریان آن در شبهه مصداقیه مخصص و الحاق آن به عموم عام خلاف است اقوال و ادله متفاوت بر اثبات و نفی آن توسط قائلین به حجیت و عدم حجیت اقامه نشده است در این مقاله پس از بررسی اقوال و ادله آنها ادله نافیین ترجیح داده شده و ادله مثبتین تام و تمام دانسته شده است و بر نفی حجیت به قواعد اصولی مانند حجیت ظواهر و فهم عرفی و قواعد منطقی استدلال شده است و بر این اساس که در فرد مشتبه اصل عدم ازلی جهت الحاق فرد مشتبه به عموم عام جاری نیست باید به اصل حکمی مانند اصل برائت و غیره مشکله را حل نمود.

کلیدواژه‌ها: استصحاب عدم ازلی، عدم نعنی، عدم مجمولی، تعنون عام به عدم مخصص.

* تاریخ وصول: ۱۴۰۲/۴/۲۰ تاریخ تصویب: ۱۴۰۲/۸/۳۰.

** دانشیار و عضو هیئت علمی جامعه المصطفی ص العالمیه (arafi@chmail.ir).

مقدمه

قاعده استصحاب عدم ازلی یک قاعد اصولی است که اثبات آن می‌تواند در اثبات حکم و موضوع‌سازی احکام نقش سازنده‌ای را بازی کند، لذا بحث از حجیت و عدم حجیت آن از مباحث بسیار مفید تلقی می‌گردد هرچند این مسئله در عبارات قدما مورد توجه و عنایت دقیق قرار نگرفته ولی در سخنان متأخرین از شیخ اعظم و آخوند خراسانی گرفته تا زمان ما مورد توجه ویژه بوده است و عمده مباحث متأخرین در اثبات تقیید عام به عدم مخصص جهت الحاق فرد مشتبه در موضوع و یا عدم الحاق به مباحث دقیقی ورود پیدا کرده‌اند نظیر اینکه آیا می‌توان به استصحاب عدم محمولی موضوع مرکب را جهت الحاق فرد مشتبه به عام سامان داد و حکم عام را بر آن مترتب نمود؟ مقاله حاضر فرایند این مسئله را به بررسی گذاشته و راه‌های اثبات و عدم اثبات را برای پژوهشگران ارائه داده است.

تعریف

معدوم بودن مستصحب را از ازل تا زمان حاضر عدم ازلی نامند، اگر شک شد در تحقق شیء بعد از اینکه از ازل معدوم بوده است اصل عدم جاری است و به آن اصل عدم ازلی می‌گویند، لذا باید گفت: استصحاب عدم ازلی از اقسام استصحاب عدمی است که حکم به استمرار عدم سابق می‌کند. مثلاً اگر شک کردیم آیا فلان شیء اکنون موجود شده یا خیر در این صورت استصحاب عدم ازلی در مورد آن جاری می‌شود. یا مثلاً شک شود بر ذمه مکلف تکالیفی یا دینی تعلق گرفته یا خیر، در اینجا می‌گوییم: از ازل این تکلیف نبوده اکنون نیز استصحاب عدم آن محقق است.

موارد حجیت استصحاب عدم ازلی

اگر در وصف، حالت، عرض و خصوصیت شیء موجود شک شود و عدم آن خصوصیت در ظرف عدم موجود ثابت بوده باشد و بخواهیم آن عدم را در ظرف وجود موصوف «ذی‌الخصوصیه» استصحاب کنیم، این استصحاب عدم ازلی است. مثل مسئله قرشیه زن

که در ظرف عدم زن قرشیت هم نبود آیا در ظرف موجود بودن موصوف می شود عدم آن را ثابت نمود؟ «یعنی عدم اتصاف به وصف قرشیت در ظرف تحقق زن» اتصاف زن به قرشیت از ازل نبود آیا با وجود زن هم عدم الاتصاف یا اتصاف به عدم ثابت است؟ غالباً اصولیین این بحث را در عام و خاص مطرح می کنند در شبهه مصداقیه مخصص» می گویند: تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص جایز نیست مگر اینکه اصل موضوعی نسبت به خاص داشته باشیم که ثابت کند خاص محقق نیست ولو آن اصل استصحاب عدم ازلی باشد که در این صورت نسبت به فرد مشتبه تمسک به عام جایز است، استصحاب عدم ازلی همان استصحاب عدم محمولی است که در ظرف عدم تحقق موصوف از باب سالبه منتفی به انتفاء موضوع است که وقتی موضوع موجود می شود از باب سالبه منتفی به انتفاء محمول می کرد و استصحاب عدم ازلی مفاد لیس تامه است مثلاً اتصاف به قرشیت نبود الآن کما کان استصحاب عدم ازلی در مقابل استصحاب عدم نعته است مثلاً زن با وصف غیر قرشی از ازل نبود پس این مرثه موجود قرشی نیست. این استصحاب یعنی «عدم نعته» را اصولیان نمی پذیرند اختلاف در حجیت و عدم حجیت استصحاب عدم محمولی است «لیس تامه» اگر عدم به اصل ماهیت تعلق بگیرد بنحو لیس تامه نامش عدم محمولی است و اگر به وصفی از اوصاف ماهیت تعلق بگیرد عدم نعته است و به لیس ناقصه تعبیر می شود اختلاف و نزاع در عدمی است که به ماهیت تعلق بگیرد یعنی عدم محمولی.

از آنجا که همه اشیاء در ازل معدوم بوده اند در مورد شک در اینکه وجود پیدا کرده اند یا خیر اصل عدم ازلی جاری است و لذا شک در جعل حکمی که از ازل نبوده اصل عدم جعل جاری می شود اما اگر عنوان عدم جزء موضوع شده باشد نفس شیء به انضمام عدم یک شیء موضوع حکم گردید دو حالت متصور است موضوع حکم مرکب است از عنوان وجودی و عدمی.

فرودگاه نزاع

اگر بین امر عدمی و موصوف یعنی امر وجودی ملازمه نباشد استصحاب در امر عدمی

جاری است و موضوع حکم محقق می‌شود و اگر بین دو جزء ملازمه باشد مثل قرشیت زن استصحاب عدم قرشیت زن برای تحقق موضوع حکم معرکه آراء است چون این زن از لحظه‌ای که متولد شده یا قرشی است یا قرشی نیست وقتی زن نبوده قرشی هم نبوده الان زن موجود شده آیا می‌شود عدم قرشیت را استصحاب نمود و موضوع حکم را ثابت نمود یعنی ثابت کرد که تحیض الی خمسین؟

مصادق مشتبه و محل بحث همین جا است یعنی جایی است که موضوع مرکب است از معروض و عدم عرض و میان آن معروض و عدم عرض ملازمه است اما چه رابطه‌ای میان آن دو برقرار است، آیا این رابطه به نحو عدم محمولی است یا عدم یعنی، آیا عدم به ماهیت عرض تعلق گرفته چرا که عرض مثل جوهر وجود فی نفسه دارد اگرچه وجود فی نفسه آن عین وجود لغیره است که عدم محمولی باشد یا عدم نعتی است که عدم به عرض جوهر تعلق گرفته است انکار محقق نائینی استصحاب عدم ازبی را مبتنی است بر اینکه استصحاب عدم عرض را که همان استصحاب عدم اتصاف و انتساب است استصحاب عدم محمولی می‌دانند که مثبت عدم نعتی است. مرحوم نائینی قایل است:

هرگاه معروض در کنار عدم عرض قرار گیرد و با هم موضوع حکمی باشند حتماً به صورت عدم نعتی است و لذا استصحاب عدم نعتی حجت نیست اما محقق خوئی و صاحب کفایه قائلند هرگاه معروض در کنار عدم عرض قرار گیرد و موضوع حکمی شود این دو به نحو عدم محمولی موضوع حکمند عدم و عرض وصف موضوع نیست، بلکه جزء دوم موضوع حکم است، لذا باید گفت اختلاف میان مثبتین به نحو مطلق و ناف بین به نحو مطلق صغروی است به توضیح اینکه استصحاب عدم عرض محمولی است یا نعتی اگر نعتی باشد همه قایل به عدم حجیت استصحاب عدم ازلی هستند و اختلاف در این است که استصحاب عدم عرض می‌شود محمولی باشد یا خیر.

آراء در مسئله

عده‌ای قائلند محمولی است و لذا قائل به حجیت‌اند. توضیح مسئله در مباحث آینده خواهد

آمد در مسئله ۳ قول است:

۱. اثبات. ۲. نفی. ۳. تفصیل.

آرا: در استصحاب عدم ازلی ۱. محقق خراسانی در کفایه مبحث عام و خاص، محقق خوبی در اجود التقریرات ج ۱ شهید صدر در بحوث فی علم الاصول ج ۳ ص ۳۲۸ و تحقیق الاصول ج ۴، ص ۲۹۱ سید علی میلانی (به نقل از معجم الاصول) شیخ عبدالکریم حایری در درر الفوائد ص ۲۱۹ - ۲۲۰ قایل به حجیت استصحاب عدم ازلی هستند.

۲. محقق نائینی محقق بروجردی به ترتیب در اجود ج ۱، و نهایت الاصول، ص ۳۳۷ سبحانی در ارشاد العقول الی مباحث الاصول ج ۱، ص ۵۴۰ - ۵۴۸. مکارم شیرازی در انوار الاصول: ۲/ ص ۱۰۴ قایل به عدم حجیت استصحاب عدم ازلی می‌باشند.

۳. محقق عراقی آقا ضیاءالدین و سید حکیم قایل به تفصیل اند به ترتیب (عراقی، بی تا: ۴/ ۳۱۰؛ حکیم، ۱۴۰۸: ۱/ ۵۰۶).

مسئله استصحاب عدم ازلی را شیخ اعظم و آخوند خراسانی بیشتر مورد توجه قرار داده اند بعد از آنها محقق نائینی مسئله عدم ازلی را به صورت مفصل به بحث گذاشت و منکر جریان آن شده در مقابل محقق نائینی شاگرد ایشان محقق خوبی به صورت رسمی در موارد متعدد آن را مطرح نموده و قایل به حجیت آن گردید. مرحوم آقا ضیاء در حجیت استصحاب عدم ازلی قایل به تفصیل گردیده و محقق حکیم هم تابع ایشان است مناسب آن است که ادله این سه نظر را ارائه نموده و رأی مختار را مدلل نماییم.

تنقیح محل نزاع

استصحاب عدم ازلی به معنای عدم وصفی و عدم جعل مورد خلاف نیست با توجه به اینکه از ازل جعلی نبود شک در جعل مجرای اصل عدم جعل است در عدم وصفی شیء موجود است نمی‌دانیم وصفش موجود شده یا خیر استصحاب عدم جاری است مانند عدم کزیت این ماء

خاص و عدم موت زید و اگر سابقه فرد مشتبه وجودی یا عدمی باشد در اینجا هم استصحاب جاری است و در مبحث شبهه مصداقیه مخصص می‌توان به عام در این مورد رجوع نمود

توضیح در شبهه مصداقیه مخصص اگر دلیل خاصی بر فرد مشتبه نباشد ولی حالت سابقه داشته باشد اول از همه به سراغ اصل موضوعی باید رفت که اگر سابقه این فرد وجودی یا عدمی بود باید استصحاب نمود تا حکم عام یا عدم آن برای فرد مشتبه ثابت شود پس در شبهه مصداقیه اصل عدم ازلی برای نفی حکم عام یا اثبات حکم عام از فرد مشتبه جاری است و اگر اصل عدم جاری نبود نوبت به اصل حکمی می‌رسد. موتی برای این شخص نبوده و یا این آب کر نبود در صورت شک اصل عدم موت و اصل عدم کزیت جاری می‌شود سالبه منتفی به انتفاء موضوع است.

پس محل نزاع آنجاست که خاص با ذات مقید ملازم است مثلاً اگر مولی بگوید اکرام فقیر اموی حرام است امویت با فقیر ملازم‌اند آیا با استصحاب احراز می‌شود که بگویم فقیر موجود است و امویت مشکوک است به اصل عدم امویت موضوع مرکب ثابت شود زید از ابتدا یا اموی است یا غیر اموی زن از ابتداء یا قرشی است یا قرشی نیست. پس به اصل عدم قرشیت نمی‌توان موضوع تحیض الی خمسین درست کرد عدم نعتی حالت سابقه ندارد آیا می‌شود استصحاب عدم امویت و قرشیت که قبل از ذات مقید بوده جاری کرد؟

خلاصه اینکه این استصحاب مورد خلاف است «استصحاب عدمی که آن عدم قبل از تحقق موضوع بوده سالبه منتفی به انتفاء موضوع» استصحاب عدم ازلی در اینجا محل خلاف است زمانی که زید نبود امویت نبود زمانی که مرثه نبود قرشیت هم نبود وقتی مرثه موجود شد یا قرشیت هست یا نیست و استصحاب مرثه غیر قرشی استصحاب عدم نعتی است که حالت سابقه ندارد استصحاب عدم ازلی در چند مورد به کار گرفته می‌شود:

۱. برای اثبات حکم در بحث عام و خاص مثلاً مخصص آمده و عنوانی را خارج کرده و موضوع عام به عدم خاص مقید شده حال می‌خواهیم به استصحاب عدم ازلی در فرد مشتبه نسبت به عنوان خاص موضوع حکم عام را ثابت کنیم چون موضوع حکم عام مرکب است از

عنوان وجودی و عدمی مثلاً همان مثال فوق‌الذکر که می‌گفتیم يجب اكرام الفقير الذی لا يكون امویاً حال در این فرد فقیر امویتش مشکوک است آیا با استصحاب عدم اموی بودن می‌شود ثابت کرد که این فرد اموی نیست تا حکم وجوب اكرام برایش ثابت شود.

۲. گاهی با استصحاب عدم ازلی می‌خواهیم حکمی را نفی کنیم مثلاً مولا گفت یحرم اعطاء الزكاة للهاشمی حال اگر هاشمی بودن مشکوک بود آیا با استصحاب عدم کونه هاشمياً می‌توان حرمت زکات را برای این شخص مشکوک الهاشمیه نفی کرد

دلایل عدم حجیت استصحاب عدم ازلی در وصف ملازم

نفی حکم عام و اثبات حکم عام برای فرد مشتبه به استصحاب عدم ازلی محل نزاع است البته در وصف ملازم نه در وصف مفارق در وصف مفارق ظاهراً خلافی نیست، اما در وصف ملازم بعضی از منکرین استصحاب عدم ازلی از این جهت که استصحاب عدم ازلی عرفی نیست مشمول ادله استصحاب نیست نمی‌پذیرند (امام خمینی، ۱۳۸۲: ۲/ ۳۲؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۸: ۱۰۴؛ سبحانی تبریزی، ۱۴۲۶: ۲/ ۵۴۰ - ۵۴۸) محقق بروجردی دارد لا تنقص الیقین بالشک از استصحاب عدم ازلی انصراف دارد.

و بعضی دیگر مانند آقا ضیاء‌الدین عراقی به نقل از تحقیق الاصول: ۴/ ص ۳۱۰ و محقق حکیم حقایق الاصول: ۱/ ص ۵۶) در حجیت استصحاب عدم ازلی قایل به تفصیل‌اند (عراقی، ۱۴۱۴: ۱/ ۱۴۹؛ همو، ۱۴۱۷: ۵۱۹). معتقد است که

در ذاتیات و عوارض الماهیه مثل زوجیت برای اربعه استصحاب عدم ازلی جاری نیست ولی در عوارض وجود مثل بیاض برای انسان مثلاً استصحاب جاری است محقق حکیم تابع ایشان است و لذا در بحث غسل میت معتقد است در جایی که شک داریم ممسوس انسان است تا غسل مس واجب شود یا انسان نیت تا غسل مس واجب نباشد فرموده استصحاب عدم کون الممسوس انساناً جاری نیست چرا که انسانیت ذاتی انسانی است و استصحاب عدم ازلی در ذاتیات جاری نمی‌شود اما اگر شک شود که میت شهید است یا شهید نیست اصل عدم شهادت جاری

است و این استصحاب عدم ازلی است: علتش آن است که شهادت یا مردن از عوارض وجود است نه ماهیت اما محقق نائینی و بروجردی از عمده منکرین استصحاب عدم ازلی اند. (غروی نائینی، ۱۳۶۸: ۱/۴۶۴؛ بروجردی، ۱۴۱۵: ۳۳)

خلاصه اینکه در مسئله استصحاب عدم ازلی مانند محقق خراسانی «کفایة الاصول مبحث عام و خاص» (خویی، ۱۴۱۷: ۵/۲۱۷؛ حائری، ۱۴۱۸: ۲۱۹ - ۲۲؛ شهید صدر، ۱۴۱۷: ۳/۳۲۱) وحید خراسانی خارج درس اصول از مثبتین استصحاب عدم ازلی محسوب می‌شوند با عنایت به اینکه قول به تفصیل برگشتش به قول به انکار است در حقیقت در حجیت استصحاب عدم ازلی دو قول است منکرین و مثبتین و ما ابتدا به بیان ادله منکرین و تحلیل و بررسی آنها پرداخته و سپس ادله مثبتین را مورد بررسی قرار می‌دهیم و از آنجا که فرد شاخص منکرین محقق نائینی است و دیگران بیشتر از فرمایشات ایشان بهره گرفته‌اند در نقد و بررسی ادله منکرین به آراء و ادله محقق نائینی اکتفاء می‌نماییم.

سید خویی دارد:

محل بحث میان مثبتین و نافیین در جریان اصل عدم ازلی در جا بی است که مخصوص موجب تقیید عام به عنوان عدمی باشد مثل اینکه روایت دلالت کند بر انفعال آب به ملاقات با نجس مطلقاً و دلیل دیگر دلالت کند بر اینکه ماء الکر به ملاقات منفعل نمی‌شود که دلیل دوم موجب تقیید دلیل اول به عنوان عدمی می‌شود که نتیجه این می‌شود که انفعال به ملاقات مائی است که کر نباشد الماء الذی لا یكون کراً ینفعل لذا اگر در آبی شک شد که کر است یا خیر می‌توان به اصل عدم اثبات عدم کریت نمود این نظر مثبتین است اما محقق نائینی در همین مورد اصل را یعنی استصحاب عدم ازلی را نمی‌پذیرد بلکه در موردی که مخصوص موجب تعنون عام به عنوان وجودی بشود و در فرد مشتبه شک گردد همه قائلند که تمسک به عام جایز نیست چون شبهه مصداقیه است و به اصل عدم ازلی هم نمی‌توان تمسک نمود لذا اگر مولی بگوید اکرم العلماء العدول یا هر عبارتی که موجب تعنون عام به عنوان وجودی باشد خارج از محل بحث است و در فرد مشتبه

نمی‌توان به استصحاب عدم ازلی تمسک نمود مگر اینکه فرد مشتبه حالت سابقه داشته باشد.

مقدمات نظریه محقق نائینی

محقق نائینی و من تبعه معتقدند که تخصیص خواه به مخصص متصل باشد یا به مخصص منفصل باشد یا به استثناء باشد یا غیر استثناء موجب تقييد موضوع عام به غیر عنوان مخصص می‌گردد لذا اگر مخصص امر وجودی باشد عام متعنون می‌شود به عنوان عدمی و اگر مخصص امر عدمی باشد عام متعنون می‌گردد به عنوان وجود وجه این نظر این است که ایشان قایل است موضوع یا متعلق حکم نسبت به خصوصیات یا مطلق است یا مقید است به وجود خصوصیات اهماً محال است «بر مولای حکیم» پس یا مقید است به تقييض مخصص که دلیل خاص رافع اطلاق موضوع باشد و یا مطلق است «بعد از اینکه خاص آمده است» و چون نمی‌تواند بعد از ورود خاص بر اطلاق باقی باشد چون مستلزم تناقض و تهافت بین مدلول و دلیل عام مدلول دلیل خاص است خاص با اینکه از تحت عام خارج شده نمی‌تواند مشمول عام باشد و فرقی در این جهت که مخصص نوعی باشد یا فردی نیست چون در همه این موارد خاص موجب تعنون عام به عنوان عدمی می‌گردد

دلیل محقق عراقی و نقد آن

محقق نائینی با این بیان نظر محقق عراقی (رح) نفی می‌کند نامبرده که قایل است تخصیص عام موجب تعنون عام بایّ عنوان نمی‌شود چرا که تخصیص عام به خاص همانند موت یکی از افراد عام است چنانچه موت یکی از افراد عام موجب تعنون عام به امر عدمی نمی‌شود تخصیص هم موجب تعنون عام نمی‌گردد فقط فرق اینها در این است که موت تکوینی است و تخصیص موت تشریحی است پاسخ محقق عراقی این است که این قیاس مع الفارق است در موت تکوینی حکم عام منتفی می‌شود به انتفاء موضوع حکم این غیر از تقييد حکم در مرحله جعل است تخصیص موجب تقييد حکم است در مرحله جعل و دلیل مخصص

کاشف از این است که حکم از ابتداء خاص بوده و مقام اثبات هم دلالت دارد بر اینکه با بقاء موضوع فقط حکم منتفی شده و این از نوع سالبه منتفی به انتفاء محمول است. پس قیاس مع الفارق است.

مقدمه دوم محقق نائینی ماهیت چه از امور متاصله باشد مثل جواهر و اعراض که مابازاء خارجی دارند یا از امور اعتباری باشند از دو حال خارج نیستند یا موجود هستند یا معدوم این وجود و عدم وجود و عدم محمولی نامیده می‌شوند، البته با نظر به اینکه وجود بر ماهیت جوهری یا عرضی حمل می‌شوند «بمفاد کان تامه و لیس تامه» یک لحاظ دیگر هم در وجود عرض هست و آن اینکه لحاظ می‌شود نسبت به معروضش نه به ماهیتش و نسبت به عدم عرض هم همین لحاظ ممکن است عدم عرض لحاظ شود نسبت به معروضش از این وجود عرض و عدم آن تعبیر می‌شود به وجود و عدم نعتی و به مفاد کان ناقصه و لیس ناقصه پس از این بیان می‌فرمایند این وجود و عدم نعتی در تحققشان محتاج به موضوع خارجی هستند و بدون موضوع تحقق آنها محال است وجود و عدم نعتی مثل عدم و ملکه است که تقابل میان آنها بدون موضوع محقق محال است چون وجود ملکه معقول نیست مگر در موضوع موجود و اما احتیاج عدم به موضوع از این جهت است که مراد به این عدم مطلق نیست عدم مضاف به محل قابل اتصاف به ملکه است مانند عمی و بصر بر این اساس است که ارتفاع این ملکه و عدم ممکن است: یعنی هر دو مرتفع شدند به ارتفاع موضوع و این ارتفاع نقیضین نیست زید غیر موجود نه بصیر است و نه عمی لهذا اتصاف یک شیء به عدم منوط به تحقق آن شیء است لان ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت مثبت له ولی وجود و عدم محمولی ارتفاعشان محال است چون از نوع ارتفاع نقیضین است و پر واضح است که ماهیت وقتی با خارج مقایسه شود یا موجود است و یا معدوم و نمی‌شود نه معدوم باشد و نه موجود نتیجه اینکه وجود و عدم نعتی به ارتفاع موضوعشان مرتفع می‌شوند اما اگر وجود و عدم محمولی باشند ارتفاع هر دو محال است.

مقدمه سوم محقق نائینی

موضوع مرکب یا از دو جوهر تشکیل شده و یا از دو عرض و یا از جوهر و عرض اگر مرکب از دو جوهر باشد تارة هر دو جزء بالوجدان محرزند گاهی هر دو جزء بالاصل احراز می‌شوند و تارة یکی بالوجدان و یکی با اصل و به ضم وجدان به اصل موضوع مرکب محقق می‌شود و اثرش بر آن مترتب می‌شود پس اگر اثر مترتب بر ذات زید و عمرو است به یکی از سه صورت که موضوع محقق شد اثر بار می‌شود و اگر موضوع اثر مرکب از دو عرض باشد تارة دو عرض برای یک موضوع اند مثل عدالت زید و و علم آن که موضوع جواز تقلید است جریان موضوع مرکب از دو عرض همانند موضوع مرکب از دو جوهر است که به یکی از سه حالت فوق محقق می‌شود تارة دو عرض دو موضوعند مثل اسلام وارث و موت مورث درست است که هریک از دو عرض نعت موضوع خاص به او است ولی هیچ‌کدام نعت دیگری نیست و متوقف بر دیگری نیست ولی موضوع مرکب از آن دو موجب ترتب اکثر است مثل رکوع امام و رکوع مأموم در زمان واحد که موجب صحت اقتداء است در این صورت موضوع مرکب به یکی از سه صورت سابق محقق می‌شود صورت چهارم آنجا است که موضوع مرکب باشد از جوهر و عرض موضوع دیگر مثلاً موضوع حکم مرکب باشد از وجود زید و عدالت عمرو جریان این صورت هم مانند صور مذکور است.

در همه این صور تمسک به اصل عدم مشکلی ندارد بحث در صورتی است که موضوع مرکب ترکیب شده باشد از موضوع و عرض همان موضوع مثل زید و عدالت زید در این فرض مأخوذ در موضوع وجود عرض است به وجود نعتی چرا که عرض همیشه نعت موضوع است در این فرض اگر اتصاف موضوع به عرض وجوداً و عدماً حالت سابقه دارد استصحاب بقا جاری است محقق نائینی می‌فرماید: اگر حالت سابقه ندارد استصحاب جاری نیست مثلاً اگر اتصاف آب به کریت یا به عدم کریت حالت سابقه دارد فلا مانع من استصحاب بقائه اما اگر حالت سابقه ندارد فلا یجری الاستصحاب چون درست است که عدم کریت به نحو عدم محمولی یا استصحاب وجود کریت به نحو وجود محمولی فی حد ذاته اشکالی ندارد چون حالت سابقه دارد ولی مفید فایده نیست چون مثبت اتصاف یا عدم اتصاف ماء

به کریت نیست که مفاد کان یا لیس ناقصه است الا علی القول بالاصل المثبت و نمی توان به استصحاب عدم محمولی یا وجود محمولی وجود یا عدم نعتی را ثابت نمود خلاصه اینکه تارة وجود عرض و عدم آن فی نفسه لحاظ می شوند که از آنها تعبیر می شود به وجود و عدم محمولی و استصحاب عدم یا وجود محمولی مثبت وجود یا عدم نعتی نمی شود مثلاً استصحاب وجود کز در خارج مثبت اتصاف این آب به کریت نیست الا علی القول بالاصل المثبت.

محقق نائینی بعد بیان این سه مقدمه به این نتیجه می رسد :

۱. آنچه از تحت عام خارج شده حتماً موجب تقیید عام به نقیض خاص می شود به حکم مقدمه اول این تقیید باید به نحو عدم نعتی و مفاد لیس ناقصه باشد به مقتضای مقدمه سوم این وجود یا عدمی که در موضوع اخذ شده اند تحقق خارجی موضوع را می طلبند به حکم مقدمه دوم لذا نمی توان قید موضوع عام را به اصل عدم ازلی «عدم محمولی» ثابت نمود. توضیح آنکه مستصحب یا عدم نعتی است که در موضوع عام اخذ شده یا عدم محمولی است که ملازم با عدم نعتی است بقاءً اگر عدم نعتی باشد حالت سابقه ندارد فانه من الأول مشکوک فیه و اگر عدم محمولی باشد اگرچه حالت سابقه دارد لیکن به استصحاب عدم آن نمی توان عدم نعتی را احراز نمود همان عدمی که در موضوع اخذ شده است! الا علی القول بالاصل المثبت نامبرده دارد تکلیف تعلق گرفته به صلوات مقید به عدم المانع حال اگر در مانع شک کردیم نمی توانیم به استصحاب عدم ازلی «عدم المانع ثابت کنیم «قید صلوة را» چرا که این اصل مثبت است.

خلاصه اینکه محقق نائینی معتقد است احراز دخول فرد مشتبه در افراد عام به اجراء اصل عدم ازلی ممکن نیست لذا باید در فرد مشتبه به اصل حکمی و اصل عملی اصالة البرائة رجوع کرد.

سید خویی دارد اگر عرض را مستقل از معروض لحاظ کنیم دیگر از عرضیه خارج می شود ذات عدم القرشیه به تعبیر ایشان جز الموضوع است و موضوع مقید به قید عدمی نیست بلکه مرکب است و این عدم قرشیه عدم محمولی و سالبه محصله است «لم تكن المرنة قرشة و الآن

کما کان» دیگر نمی‌توان گفت شما با لیس تامه لیس ناقصه درست کردید پس لازم نیست عدم قرشیه نعت موضوع باشد و موضوع متصف به عدم قرشیه باشد در این صورت جزء عدمی موضوع مرکب با استصحاب ثابت می‌شود ولی میرزای نائینی می‌گوید در موضوع حکم حتماً عدم نعتی اخذ شده است چون شارع مقدس وقتی می‌خواهد حکمی را بر موضوع قرار دهد باید موضوع را در رتبه سابق لحاظ کند یا به نحو مطلق یا به نحو مقید و یا به نحو مهمل و اهمال که بر شارع ممتنع است و اطلاق هم خلف مقصود است پس موضوع را مقید به اتصاف به عدم قرشیه اخذ کرده پاسخ سید خویی اسبقیه در کار نیست این دو عدم نعتی و محمولی متلازمند و هیچ‌کدام علت دیگری نیست تا اسبقیت در کار باشد و ثانیاً اگر اسبقیت در کار باشد چه الزامی هست که عدم نعتی را لحاظ کند نه عدم محمولی را.

بیان دوم محقق نائینی اگر شارع بخواهد عدم العرض را به نحو عدم محمولی قید حکم قرار دهد و اتصاف مرئه به عدم قرشیه را لحاظ نکند تهافت لازم می‌آید چون جزء اول که جوهر است از ناحیه آن عرض یا مطلق یا مقید است یا مهمل.

مطلق که ممتنع است چرا که معنایش این است که مرئه حتی اگر قرشی باشد باید حکم مرئه غیر قرشی را داشته باشد و این خلف فرض است با ثبوت مخصص پس متعین است که مقیداً لحاظ کند.

محقق خویی از این بیان جواب داده:

۱. موضوع از لحاظ این قیود نه اطلاق دارد نه تقیید و نه اهمال ولی نامبرده «محقق خویی» تقابل اطلاق و تقیید را تقابل سلب و ایجاب می‌داند و نمی‌شود هیچ‌کدام نباشد اگر اطلاق ممتنع است تقیید واجب است مضافاً بر اینکه موضوع حکم نسبت به ملازمش «مثل مرئه که با قرشی بودن یا نبودن ملازم است» نمی‌تواند نه مطلق و نه مقید و نه مهمل باشد درست نیست چون مولا می‌تواند مرئه را مقیداً به عدم قرشیت لحاظ کند و موضوع حکم قرار دهد.

محقق خویی قبول دارد مقدمه اول را در استدلال محقق نائینی که تخصیص وارد بر عام موجب تعنون موضوع عام به عدم عنوان مخصص می‌شود ولی قایل است این تقیید مقتضی این نیست که عدم مأخوذ در موضوع عدم نعتی باشد.

سؤال از محقق خوئی این است که عدم قرشیت موضوع نمی خواهد؟ اگر تقييد موضوع در صورت تخصيص عام پذيرفته شد چگونه عدم قرشیت عدم محمولی و سالبه منتفی به انتفاء موضوع گردید

نسبت به مقدمه دوم محقق نائینی محقق خوئی دارد درست است که وجود و عدم نعتی به ارتفاع موضوعشان رفع می شوند ولی وجود و عدم محمولی ارتفاعشان مستلزم ارتفاع تقيضین است و درست است که اتصاف شیء به وجود و عدم نعتی نیازمند موضوع در خارج اند لاستحالة وجود الصفة بدون وجود موصوفها ولی این مقدمه هم اقتضا نمی کند که مأخوذ در موضوع حکم عام عدم نعتی باشد.

پاسخ محقق خوئی این است که شما وقتی پذیرفتید که وصف قرشیت با عدم قرشیت از اوصاف ملازم است، پس اگر مرثه موجود به حسب مقام دلالت همراه با اثبات و قید به ذکر آمد «عدم قرشیه» چگونه می توان گفت که مأخوذ در موضوع حکم عام عدم نعتی نیست عدم الاتصاف است سالبه منتفی به انتفاء موضوع است.

محقق خوئی آنچه را که محقق نائینی در مقدمه ثالثه دارد از اقسام موضوع مرکب قبول دارد ولی در موردی که موضوع مرکب باشد از جوهر و عرض مضاف به همان جوهر با استادش اختلاف دارد. نائینی می گوید: مأخوذ در موضوع عرض به وجود نعتی است اگر حالت سابقه دارد می توان به اصل ثابت نمود و الا احرازش به اصل عدم ازلی ممکن نیست و کذا الکلام در جایی که مأخوذ در موضوع عدم نعتی باشد وجود و عدم نعتی که حالت سابقه ندارد به استصحاب ثابت نمی شود، اما عدم محمولی هرچند حالت سابقه دارد ولی نمی تواند مثبت عدم نعتی بشود «به وسیله استصحاب» چون مثبت است ولی محقق خوئی معتقد است هرچند این مقدمه متین است ولی مثبت مدعای استاد نیست هرچند موضوع مرکب از جوهر و عرض مضاف به همان جوهر است ولی عدم عرض مأخوذ در موضوع حکم عدم نعتی نمی شود.

۱. اما سؤال از محقق خوئی این است که چگونه می شود گفت که موضوع مرکب از جوهر و عرض منسوب به او است یا جوهر و عدم عرض منسوب به او است و این عدم، عدم

نعتی نیست و عدم محمولی است؟

خلاصه اینکه اختلاف میان مثبتین و نافیین حول این محور است که موضوع عام بعد التخصیص مقید به عدم نعتی می‌شود یا مقید به عدم محمولی می‌شود اگر مقید به عدم نعتی بشود در فرد مشتبه نمی‌توان به استصحاب عدم ازلی تمسک نمود ولی اگر موضوع مرکب مقید به عدم محمولی باشد مثبتین می‌گویند حالت سابقه دارد و می‌توان به اصل عدم حکم فرد مشتبه را اثبات نمود.

محقق خراسانی در المرئۃ تحیض الی خمسین سنة معتقد است که عام شامل هر مرئه‌ای خواه قریش باشد یا غیر قریشی هست ولی به امرئه قرشی تخصیص خورده ایشان قائل است که این تخصیص موجب تعنون عام به عنوانی نمی‌شود لذا حکم مرئه مشکوکه را در قرشیت به اصل احراز می‌کنیم نامرده دارد قبل از وجود بین این مرئه و بین قریش اتصاف و انتسابی نبود و بعد از وجود مرئه در اینکه عدم الانتساب نقض شده یا خیر شک داریم لذا استصحاب عدم الانتساب جاری می‌شود و فرد مشکوک القرشیه داخل در عام می‌گردد و عدم الانتساب در اینجا مفاد لیس تامه است و نعت موضوع نیست تا موجب تقيید موضوع باشد لذا ایشان قایل است که این استصحاب مثبت عدم نعتی نیست، نامبرده برای اینکه همچو توهمی پیش نیاید استصحاب عدم محمولی را به استصحاب عدم الانتساب تبدیل نموده‌اند درست است این هم عدم محمولی است ولی مثبت عدم نعتی نیست.

۲. «کفایه مبحث عام و خاص» ولی از محقق خراسانی می‌پرسیم آیا می‌توان گفت الانتساب الی قریش معدوم من الازل و الآن کما کان قطعاً نه چرا که قرشیات هستند پس باید مقید به این مرئه موجود شود و اگر انتساب و عدم انتساب باید به مرئه موجود منتسب شود و مقید شود حالت سابقه منتفی می‌شود و استصحاب عدم الانتساب باید به مرئه موجود منتسب شود و مقید شود حالت سابقه منتفی می‌شود و استصحاب عدم الانتساب می‌شود نعتی مبنای آخوند در جریان اصل عدم محمولی در مرئه قرشیه مبتنی است بر عدم تعنون عام به عنوان عدمی مرئه‌ای که تری الدم الی خمسین مقید به قید عدم قرشیه نشد فیکفی فی اثبات حکم العام للفرد المشکوک نفی الخاص ایشان معتقد است که اثبات فرد

مشکوک برای عام از نوع تمسک به عام در شبهه مصداقیه نیست بلکه عام بر عموم خودش باقی است قبل از تخصیص عموم عام محقق بود عام عنوانی نداشت شامل همه افرادش می شد «کل مرثة تحييض الی خمسين» حال یک فرد که قرشیت باشد اخراج شد در فرد مشکوک با اصل عدم کونه من قریش ثابت می شود که تحييض الی خمسين باید به محقق خراسانی گفت آیا می توان اثبات نمود که عام بعد حضور مخصص چه متصل و چه منفصل متعنون به عنوان خاص یا عدم خاص نمی شود؟

اشکال دیگری که بر آخوند وارد است این است که ممکن است گفته شود اصالة عدم الانتساب الی قریش معارض است به اصالة عدم الانتساب الی غیر قریش فیتعارضان و يتساقطان ولی این اشکال بر آخوند وارد نیست چون تعارض دو اصل فرع بر ترتیب اثر بر هر یک از دو اصل است و در اینجا یکی از دو اصل اثر بر آن مترتب نمی شود و اذ لا اثر لاصالة عدم الانتساب الی غیر قریش بعد وضوح کون موضوع الحكم بالتحیض نفس المرثة لا بقید کونها من غیر قریش نتیجه اینکه یکی از نکات کلیدی افتراق میان نظریه مثبتین و نافیین در مسئله استصحاب عدم ازلی در فرد مشتبه تعنون عام بعدم خاص یا عدم تعنون بعدم خاص است. محقق خوئی و محقق عراقی و محقق خراسانی قائلند:

تخصیص عام موجب تعنون عام به خاص نمی شود ولی محقق نائینی و من تبعه قایل به تعنون عام به خاص یا عدم خاص هستند اما به نظر این حقیر حق با نظریه محقق نائینی است

توضیح ذالک شکی نیست که قضیه موجود در المرثة تحييض الی خمسين الا ان تكون قرشية یک قضیه حملیه است که وجود موضوع در آن ضروری است «عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد عن الحسن بن ظریف عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله (ع) إذا بلغت المرثة خمسين سنة لم تر الحمرة إلا أن تكون امرئة من قریش (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۳۳۵/۲)

چون در جمیع اقسام قضیه موجهه چه محصله باشد که حرف سلب نه جزء موضوع و نه جزء محمول باشد مثل زید قائم و چه معدوله باشد که حرف سلب جزء موضوع «اللّاخی

جماد» یا جزء محمول باشد «الجماد لا حی» یا جزء هر دو باشد «اللاهی لا متحرک» در همه اینها وجود موضوع ضروری است حتی در قضیه سالبة المحمول «که سالبه محصله نعت و وصف موضوع می شود مثل اینکه در زید لیس بقائم که سالبه محصله است گفته می شود زید هو الذی لیس بقائم یا در المرئة لیست من قریش گفته می شود هذه المرئة هی التی لیست من قریش موضوع باید موجود باشد مقتضای قاعده فرعیه نیز «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له» لزوم وجود موضوع در قضایای موجهه است حتی معدوله چون در معدوله سلب به موضوع ربط داده شده و محمول بر موضوع شده و مفادش ربط سلب است نه سلب ربط مانند زید لیس بقائم نیست که ربط میان موضوع و محمول را سلب می کند ولی ربط سلب محمول را به موضوع مرتبط می کند و مقتضای هو هویة میان ثابت و مثبت له است.

بر این اساس اهل منطق در جمیع اقسام موجهه چه محصله و چه معدوله و چه سالبة المحمول قائلند یک نحو اتحاد و اتصاف بین موضوع و محمول محقق است و اگر موضوع نباشد اتحاد و اتصاف معنا ندارد لانّ المعدوم لیس بشیء اما در قضیه سالبه محصله مثل زید لیس بقائم اگرچه مشهور قائلند که این قضیه با وجود موضوع و عدم آن صادق است ولی لیس كما هو المشهور وقتی که موضوع فی حد ذاته منتفی است سالبه صحیح نیست چون وقتی موضوع ذاتاً منتفی است حمل یا سلب حمل صحیح نیست حال در شبهه مصداقیه مخصص می گوئیم عام نمی تواند مهمل باشد چرا که موجب جهل حاکم و جاعل است وقتی عام تخصیص خورد المرئة تحیض الی خمسين الا ان تکون قرشیه باید مراد جدی مولی همان باشد که تخصیص اقتضا می کند و الا اگر مراد مولی بعد از تخصیص همان باشد که قبل از تخصیص بود یعنی عموم مراد مولی بود تخصیص لغو است لذا خاص ما چه متصل باشد و چه منفصل کاشف از مراد جدی مولی است کاشف از عدم تطابق دلالت تصدیقیه با دلالت استعمالیه است. حال بینیم موضوع عام بعد از تخصیص چیست موضوع عدم نعتی است علی نحو سالبة المحمول «المرئة التی لا تکون قرشیه یا عدم نعتی است علی سبیل العدول که حرف سلب جزء شده باشد مثلاً مرئه غیر قرشیه در این دو فرض عدم قید موضوع است فرض سوم عدم علی سبیل السالبة المحصله باشد که عدم قرشیه قید

موضوع نیست و منوط به وجود موضوع نیست بلکه با وجود موضوع و عدم آن صدق می‌کند وقتی گفته می‌شود الامیر لیس بفاسق چه امیر باشد و چه نباشد قضیه باید صادق باشد علی‌ای حال در موضوعیت عام بعد التخصیص این احتمالات هست ولی احتمال سوم مخدوش است چون اگر موضوع له نباشد حکم بر آن مترتب نمی‌شود لذا قضیه سالبه محصله به انتفای موضوع اگرچه فی نفسها قایل به صحت آن باشیم ولی در جایی است که حکمی ایجابی بر آن مترتب نشده باشد این قضیه «المرئاة اذا لم تكن قرشیه تری الحمرة الى خمسين» امکان ندارد مرئه معدومه باشد و خون بیند بله اگر سالبه محصله به سالبه المحمول عود کند عدم قید موضوع می‌شود و عدم محمولی نخواهد بود و عدم محمولی منوط به این است که سالبه محصله باشد و این خلاف ظهور تخصیص عام به عوارض عام است که ظهور در تقیید عام به این عوارض دارد این ظهور عرفی است چه به لسان سالبه المحمول باشد و چه به لسان عدول باشد هویة عرض متقوم به غیر است و وجود فی نفسه آن عین وجود لغیره است و نعتیت اقتضاء می‌کند تعنیت را برای محل بر این اساس گفته‌اند تقیید و تخصیص عام کاشف از دخل قید در ملاک حکم عام است و الا یلزم اللغویة بالنسبة الى التخصیص لذا قطعاً عام مقید به عدم خاص می‌شود موضوع مرکب از عام و عدم نعتی است که حالت سابقه ندارد و اثبات این عدم خاص به استصحاب عدم محمولی به نحو سالبه محصله مثبت است و نمی‌تواند مصداق برای عام بسازد و لذا ناچاریم به اصل حکمی رجوع کنیم.

نتیجه

مقاله پیش رو ابتداء به تعریف استصحاب عدم ازلی پرداخته است و انگهی محل نزاع و مرکز نفی و اثبات‌ها را ارائه نموده است و سپس به بیان اقوال سه‌گانه و تبیین ادله آنها و نقد و بررسی ادله اقوال در حجیت و عدم حجیت استصحاب عدم ازلی ورود نموده و بعد از تقویت ادله نافیین و تضعیف ادله مثبتین به این نتیجه رسیده که فرد مشتبه را در شبهه مصداقیه مخصص نمی‌توان با استصحاب عدم ازلی مشمول عموم عام گرداند و حکم عام را

بر آن اجراء نمود و نظر محقق خراسانی را در تفاوت میان مرئه متصف به عدم قرشیه و عدم الاتصاف را نپذیرفته است و ثابت نموده که استصحاب عدم الاتصاف در نهایت به وصف موضوع مرکب و عدم نعتی رجوع می‌کند و لذا در فرد مشتبه معتقد است باید به اصل حکمی رجوع شود.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

کتابنامه

- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع - دار صادر، ۱۴۱۴ق.
- آخوند خراسانی، محمدکاظم، کفایة الاصول، طبع آل البيت، ۱۴۰۹ق.
- امام خمینی، سید روح الله، تهذیب الاصول، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۸۲.
- بروجردی، سید حسن، نهاية الاصول، نشر فکر، ۱۴۱۵ق.
- بروجردی، سیدحسین، نهاية الاصول، قم، نشر تفکر، ۱۴۱۵ق.
- حائری، عبدالکریم، درر الفوائد، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ ششم، ۱۴۱۸ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق.
- حسینی میلانی، سید علی، تحقیق الاصول، قم، مرکز الحقایق الاسلامیة، ۱۴۳۲ق.
- حکیم، سید محسن، حقائق الاصول، قم، کتابفروشی اسلامی، ۱۴۰۸ق.
- حکیم، محمدتقی، الأصول العامة فی الفقه المقارن، قم، مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، ۱۴۱۸ق.
- خویی، سید ابوالقاسم، مصباح الاصول، تقریرات محمد سرور واعظ بهسودی، قم، کتابفروشی داوری، ۱۴۱۷ق.
- سبحانی تبریزی، جعفر، ارشاد العقول الی مباحث الاصول، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۶ق.
- شیخ انصاری، مرتضی، فرائد الاصول، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بی تا.
- صدر، محمد باقر، بحوث فی علم الأصول، بیروت، الدار الاسلامیه، ۱۴۱۷ق.
- عراقی، آقا ضیاء، مقالات الاصول، قم، مجمع الفكر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- عراقی، آقا ضیاء، نهاية الافکار، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ۱۴۱۷ق.
- علامه مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- غروی نائینی، محمدحسین، اجود التقریرات، تقریر: سید ابوالقاسم موسوی خویی، قم، انتشارات مصطفوی، چاپ دوم، ۱۳۶۸.
- مکارم شیرازی، ناصر، انوار الاصول، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۸ق.

موسوی خویی، سید ابوالقاسم، *محاضرات فی اصول الفقه*، تقریر: محمداسحاق فیاض، قم، انتشارات انصاریان، چاپ چهارم، ۱۴۱۷ق.

موسوی خویی، سید ابوالقاسم، *مصباح الفقاهة*، تقریر: محمدعلی توحیدی، قم، مؤسسه انصاریان، چاپ چهارم، ۱۴۱۷ق.

نائینی، محمدحسین، *فوائد الاصول*، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.

